

نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در سقوط محمدرضا شاه
(بررسی موردی نخست‌وزیری امیرعباس هویدا
از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶)

دکتر علیرضا ازغندی*
ابوذر دلاور**

تاریخ دریافت: ۸۸/۶/۱۰
تاریخ تأیید نهایی: ۹۰/۳/۸

چکیده

این مقاله، برای بررسی علت سقوط نظام سیاسی محمدرضا شاه در بهمن ۱۳۵۷، ضمن قبول تأثیرپذیری این رویداد از عوامل گوناگون، و نیز نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، نخست‌وزیری امیرعباس هویدا (از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶) را به‌منزله مهم‌ترین عامل مورد توجه قرار داده است. فقدان فرهنگ سالم سیاسی در میان نخبگان سیاسی حاکم و به‌ویژه هویدا به‌منزله نخست‌وزیر، مانع توسعه سیاسی و رشد و کارایی سازوکارهای مشارکت سیاسی قانونی بوده است. نخبگان سیاسی بی‌توجه به تمایلات و خواسته‌های سیاسی مردم، تنها در پی جلب رضایت محمدرضا شاه در یک رقابت دایمی بودند، لذا با گفتارها و رفتارهای متملقانه بر توهمات، غرور و خودبزرگ‌بینی شاه دامن می‌زدند و او را هر چه بیش‌تر به سمت اقتدارگرایی سوق می‌دادند. این امر سبب رویگردانی از سازوکارهای مشارکت قانونی شده، و منجر به بحران مشارکت و زمینه‌ساز تشدید بحران مشروعیت شد. با مسدود شدن کانال‌های

* عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی (alirezaazghandi@yahoo.com).

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.

مشروع و مسالمت‌آمیز مشارکت سیاسی، نخبگان غیررسمی به ناچار با توسل به روش‌های خشونت‌آمیز، به عزل نخبگان حاکم و در رأس آن محمدرضا شاه اقدام ورزیدند.

کلیدواژگان: فرهنگ سیاسی، نخبگان سیاسی، توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی، اقتدارگرایی.

مقدمه

این مقاله با بررسی نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، و به‌طور خاص مورد نخست وزیر امیر عباس هویدا، از یک زاویه خاص به سقوط محمدرضا شاه پهلوی توجه نموده است. تردیدی نیست که یک عامل نمی‌تواند به طور مستقل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی را به‌وجود آورد. با توجه به اولویت بندی علل و سبب‌ها، نقش فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم به‌منزله عامل اصلی در نظر گرفته شده است. بدین ترتیب، در این پژوهش مطالعه فرهنگ سیاسی و ویژگی‌های رفتاری و شخصیتی نخست وزیر هویدا (بدون نفی اهمیت سایر نخبگان سیاسی) بر سقوط شاه در کانون توجه و بررسی قرار گرفته است. تجربه‌های تاریخی نشان می‌دهد که ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر مملکت به نقش نخبگان سیاسی وابسته است، و اندیشه و تفکر آن‌ها در اجرای برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و چگونگی تحقق خواسته‌های مردم به میزانی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز موثر است. نگرش‌های سیاسی نزد نخبگان حاکم منشا عمل و رفتار سیاسی هستند. اساساً فرهنگ سیاسی، یکی از پشوانه‌های نگرش سیاسی نخبگان حاکم است. وجود برخی ویژگی‌ها و عناصر منفی در فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در طول تاریخ سیاسی معاصر ایران، مانع عمده‌ای در ایجاد تحول در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است. بدینی، بی‌اعتمادی، تملق‌گویی، چاکرمنشی، فساد، ناجی‌پروری و فرصت‌طلبی از عمده‌ترین ویژگی‌های فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی حاکم در دوره محمدرضا شاه بوده است. البته رابطه میان شاه و نخبگان سیاسی حاکم متقابل و دو سویه بوده است؛ بدین معنی که از یک طرف شاه بر رفتار نخبگان سیاسی حاکم اثر گذارده، و از طرف دیگر رفتار نخبگان بر شاه تأثیرگذار بوده است. با تمرکز بر فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و نقش آن‌ها در سقوط محمدرضا شاه، سوال اصلی این مقاله بدین صورت خواهد بود: چگونه فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم،

به‌ویژه نخست وزیری امیر عباس هویدا در دوران نخست وزیری (بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶) بر سقوط محمدرضا شاه تأثیرگذار بوده است؟ برای پاسخ به این سوال، فرضیه زیر مورد آزمون قرار خواهد گرفت:

۱- نخبگان سیاسی حاکم و از جمله نخست وزیر هویدا، تحت تأثیر ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران، از فرهنگ سیاسی تبعی برخوردار بوده‌اند. تبلور ویژگی‌های این فرهنگ سیاسی در رفتار و گفتار نخبگان سیاسی حاکم و به‌ویژه نخست وزیر هویدا در مقابل محمدرضا شاه، سبب رشد و تقویت اقتدارگرایی در شاه و روی گردانی از سازمان‌ها و ابزارهای قانونی مشارکت سیاسی شد. نتیجه این اقتدارگرایی در سطح نظام سیاسی، بحران مشارکت بود که سبب تشدید بحران مشروعیت و سرانجام سقوط نظام سیاسی محمدرضا شاه گردید.

۱. چارچوب نظری

الف) فرهنگ سیاسی

گابریل آلموند مفهوم فرهنگ سیاسی را چنین تعریف می‌کند: «هر نظام سیاسی در درون الگوی خاصی از سمت‌گیری برای کنش سیاسی فعالیت دارد که خوب است آن را فرهنگ سیاسی بنامیم.» (چیلکوت، ۱۳۷۸، ۳۴۵) لوسین پای معتقد است فرهنگ سیاسی «مجموعه ایستارها، اعتقادات و احساساتی است که به روند سیاسی نظم و معنی می‌دهد و فرضیه‌ها و قواعد تعیین‌کننده حاکم بر رفتار نظام سیاسی را مشخص می‌کند.» (عالم، ۱۳۸۱، ۱۱۳) سیدنی وربا می‌گوید: «فرهنگ سیاسی یک جامعه شامل مجموعه‌ای از نظام اعتقادی تجربی، نمادهای معنادار و ارزش‌هایی است که موقعیتی را که در آن عمل سیاسی رخ می‌دهد، تعریف می‌کند.» (Lucian pye and Sidney Verba, 1965, 513) به هر حال، فرهنگ سیاسی را به‌منزله بخشی از فرهنگ اجتماعی، می‌توان چنین تعریف کرد: مجموعه‌ای از احساسات، ارزش‌ها، عواطف، رفتارها و اخلاقیات که شکل‌دهنده علل سیاسی و رفتار اجتماعی یکایک افراد جامعه در زندگی سیاسی است.

با نگاهی اجمالی، می‌توان فرهنگ سیاسی را سه نوع دانست:

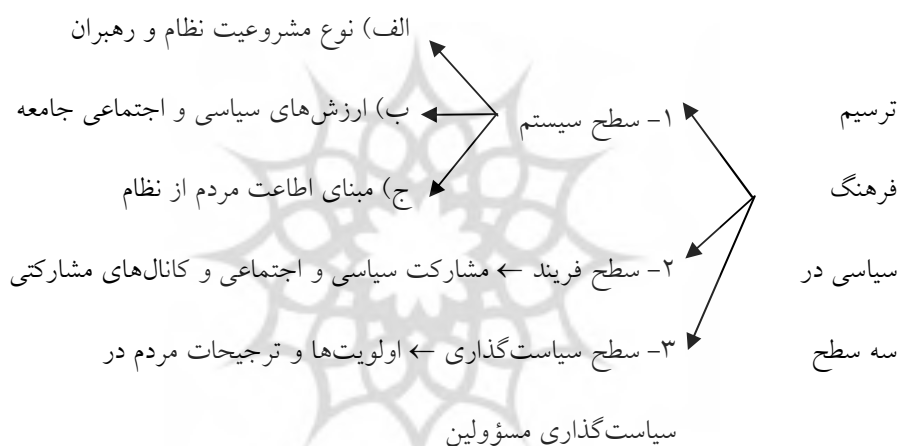
الف) فرهنگ سیاسی محدود: این فرهنگ با نظام‌های سیاسی ابتدایی و بسته سازگار است. (نقیب زاده، ۱۳۸۰، ۷۶) در این جوامع، نقش‌های سیاسی به صورت تخصصی شده و منفک شده وجود ندارد. فرهنگ سیاسی برخی جوامع قبیله‌ای افریقایی در این مقوله جای می‌گیرد. (Almond and Verba, 1966, 17) به طور کلی، مردم نسبت به نظم سیاسی و تصمیمات آن، بی تفاوت بوده و فاقد مشارکت فعالانه و حتی دارای مشارکت منفعلانه هستند، و علاقه‌ای به سیاست ندارند و خود را شهروند نمی‌دانند.

ب) فرهنگ سیاسی تبعی: در این نوع از فرهنگ سیاسی ممکن است افراد از وجود نظام سیاسی و آگاهی برخوردار باشند اما به دلیل ترس یا احترام تابع محض قدرت سیاسی باشند. این فرهنگ با نظام‌های سستی که در آن سطحی از انفکاک ساختاری و تقسیم مشاغل وجود دارد اما مشارکت توسعه سیاسی وجود ندارد همخوانی دارد. (نقیب‌زاده، پیشین، ۷۶) این نوع فرهنگ سیاسی خاص نظام‌های سستی از نوع پدرسالانه، الگارشیکی، سلطنتی و دیوان‌سالاری است. نوع فرهنگ حاکم در این نظام‌ها اطاعتی و انقیادی است. (سردار آبادی، ۱۳۸۰، ۱۵۹)

ج) فرهنگ سیاسی مشارکتی: در این نوع فرهنگ سیاسی افراد جامعه به طور نسبی در نظام سیاسی به منزله یک کل (ساختار سیاسی و اداری) نهادها (طرح خواستها و تقاضاها) و نیز داده‌ها (استراتژی‌ها، قوانین و طبقه‌بندی اولویت‌ها) نقش دارند. و نسبت به رفتارهای نخبگان سیاسی حساسند. افراد خود را در جامعه سیاسی فعال قلمداد می‌کنند، و از لحاظ روانی بر این باورند که می‌توانند بر تصمیمات نظام سیاسی تأثیر بگذارند. (قوام، ۱۳۸۰، ۷۳) در این فرهنگ هم آگاهی و هم مشارکت وجود دارد، و با نظام‌های دمکراتیک غربی که در آن تقسیم کار بالا و نهادهای پابرجا وجود دارد، همسویی دارد.

در تحقیقات و مطالعات مربوط به فرهنگ سیاسی ایستارهای افراد را نسبت به سه سطح نظام سیاسی یعنی سیستم، فرایند و سیاست‌گذاری می‌سنجند. در سطح سیستم به دیدگاه افراد و رهبران در مورد ارزش‌ها و سازمان‌های قوام‌بخش نظام سیاسی پرداخته می‌شود. در سطح سیاست‌گذاری بررسی می‌شود که توده مردم و رهبران از حکومت انتظار چه سیاست‌هایی را دارند، چه اهدافی قرار است تعیین شود و چگونه باید به آن دست یافت؟ در سطح فرایند، به تمایلات افراد برای درگیر شدن در فرایند یعنی طرح

تقاضا، اطاعت از قوانین، حمایت از برخی گروه‌ها و مخالفت با برخی دیگر و اشکالات مشارکت توجه می‌شود. در واقع در سطح فرایند، نهادهای مشارکتی (احزاب و گروه‌های سیاسی) و کیفیت سیاسی از حیث فعالانه و منفعلانه بودن آن مطرح است. هم‌چنین باورهای مردم در مورد دیگر گروه‌ها و همکاری برای رسیدن به اهداف و نیز تمایل رهبران به تشکیل ائتلاف با دیگر گروه‌ها مورد توجه است. این نوشته بر پایه مباحث مطرح شده در سطح «فرایند سیاسی»، به بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم در مقطع زمانی مورد بحث می‌پردازد.



ب) نخبگان سیاسی

ویلفردو پاره‌تو از بنیان‌گذاران مکتب نخبه‌گرایی، اصطلاح نخبگان را برای کسانی به کار می‌برد که در هر یک از شاخه‌های فعالیت بشری بالاترین نمره را به دست آورده باشند. (کورزو، ۱۳۷۷، ۵۲۳) این افراد از برجستگی خاص و حصایلی بارز همانند هوش، ذکاوت، مهارت و صلاحیت برخوردارند. پاره‌تو نخبگان را از اعضای ممتاز جامعه به حساب می‌آورد، یعنی از افرادی که بر اثر خصوصیات ممتازشان و استعدادهای طبیعی‌ای که دارند، صاحب قدرت و یا شخصیت گردیده‌اند. (روشه‌گی، ۱۳۸۳، ۱۶) پاره‌تو با اعتقاد به نابرابری جسمی و روحی انسان‌ها، جامعه را به دو گروه تقسیم می‌کند: ۱- قشر پایین‌تر یا غیرنخبگان، ۲- قشر بالاتر یا نخبگان که خود به دو

دسته تقسیم می‌شوند: الف) نخبگان حاکم، متشکل از افرادی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در حکومت نقش عمده دارند. ب) نخبگان غیرحاکم که شامل بقیه نخبگان است. او نخبگان حاکم را به دو گروه «شیران و روباهان» تقسیم‌بندی می‌کند. «روباهان» که متأثر از بقایای «ترکیبات» هستند، شامل شخصیت‌هایی اند که با سرشت بالندگی، ترفیخواهی، باهوش و برای دستیابی به اهداف خود از بکارگیری هر نوع وسیله و ابزاری حتی رشوه‌خواهی، ریاکاری و حقه‌بازی ابایی ندارد. روباهان سعی می‌کنند با کسب رضایت دیگران و بدون کاربرد قوه قهریه بر آن‌ها حکومت کنند. در مقابل، «شیران» که متأثر از بقایای «مجموعه‌ها» هستند. افرادی اهل اقتدار، با ثبات، کندذهن، شجاع و آماده استفاده از زور برای کسب یا حفظ موقعیت خویش هستند. (ایونز، ۱۳۸۳، ۱۳) پاره تو معتقد است دگرگونی اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که نخبگان موجود تباهی گیرند و نخبگان تازه‌ای که از نخبگان غیرحاکم یا از عناصر شایسته‌تر توده‌ها برمی‌خیزند، جای نخبگان قدیم را بگیرند. همین که نخبگان جدید به قدرت می‌رسند فراگرد سابق دوباره آغاز می‌گردد. (ریترز، ۱۳۷۹، ۵۰) این همان «گردش نخبگان» است.

مفهوم گروه نخبه در جامعه ایران نمی‌تواند با مفهوم گروه نخبه به شکلی که در کشورهای غربی مطرح است، منطبق باشد. در کشورهای صنعتی غربی تأثیرگذاری نخبگان سیاسی بر روند سیاسی و اجتماعی جامعه نتیجه هوش، دانش، ذکاوت و تجربه آن‌هاست در حالی که در ایران این امر نه به دلیل هوش و تجربه بلکه به دلیل منشأ خانوادگی زمین‌داران-ملوک الطوائفی و از نظر سیاسی به دلیل مقام منزلت استثنایی آن‌ها بوده است. بنابراین، نخبگان سیاسی حاکم به جمعی از افراد گفته می‌شود که به طور رسمی و با نظارت شخص شاه کنترل نظام سیاسی را در دست دارند و با داشتن چنین قدرتی به آنان این امکان را می‌دهد که در زندگی کسانی که صاحب قدرت نیستند، تأثیری تعیین‌کننده بگذارند.

کشورهای در حال توسعه‌ای همانند ایران، برای دستیابی به توسعه‌یافتگی در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، مجبورند در مرحله اول نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای سنتی را اصلاح کنند یا اساساً از میان بردارند، و برای جذب نیروهای اجتماعی پویا، و فعال کردن آگاهانه مردم در فرایند مشارکت، نهادهای

جدیدی را به وجود آورند. اگر بپذیریم که توسعه سیاسی مجموعه فرایندهای مشارکت و نهادینگی سیاسی است، در این صورت نهادینگی سیاسی به خودی خود شکل نخواهد گرفت، بلکه به شدت متأثر از تلاش مسئولان و آگاهان نخبگان سیاسی در جهت افزایش ظرفیت نهادهای سیاسی از طریق اصلاح نقش‌ها، هنجارها و نهادهای سیاسی است. بنابراین، در شرایط نوسازی سیاسی، اهمیت نقش نخبگان سیاسی به مثابه اقلیتی قدرتمند که می‌توانند با بهره‌گیری از فرصت‌های مناسب و با استفاده بهینه از امکانات راه‌حل‌های متناسب با شرایط درونی جامعه را تدوین کنند، واقعیتی انکارناپذیر است. اساسی‌ترین نقش نخبگان سیاسی در فرایند نهادینگی سیاسی و بسط حوزه سیاست، مشروعیت بخشیدن به ارزش‌ها و نهادهای جدیدی است که اصول و مبانی هم‌کاری و همزیستی عمومی را تبیین می‌کنند و به فرایند سیاسی خصلتی ملی می‌بخشند. ضعف و نارسایی این ارزش‌ها و بی‌لیاقتی نخبگان در تبیین آن‌ها، باعث تزلزل و در نهایت فروپاشی نهادهای سیاسی خواهد شد.

فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم

در فرهنگ سیاسی تبعی رفتار سیاسی افراد ترکیبی از فرصت‌طلبی، انفعال، کناره‌گیری، اعتراض سرپوشیده و ترس است. گروه حاکمی که در این فضای فرهنگی رشد می‌کند، عموماً افرادی فرصت‌طلب، چاپلوس، چاکرمنش، نوکر مآب، قدرت‌پرست و اقتدارگرا هستند و نسبت به گسترش مشارکت و رقابت و بسط نهادهای کارآمد سیاسی دیدگاه مساعدی از خود نشان نمی‌دهند. در عرصه سیاسی نخبگان به دلیل احساس ترس و ناامنی روانی می‌کوشند تا به هر نحو ممکن رضایت حاکم را بدست آورند و به حریم او نزدیک شوند. بدین سبب فضای فرصت‌طلبی و چاپلوسی گسترش می‌یابد و لیاقت‌سالاری جای خود را به ارادت‌سالاری می‌دهد. در این قسمت بر پایه مباحث مطرح شده در سطح «فرایند سیاسی» به بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم می‌پردازیم، و به طور اختصاصی بر نخست‌وزیری امیرعباس هویدا متمرکز می‌شویم. به نظر می‌رسد چهار ویژگی عمده فرهنگ سیاسی که مورد بحث قرار خواهد گرفت، از نظر ارتباطی که با مسئله سقوط محمدرضا شاه دارند، قابل تأمل و تحقیق بیش‌تر هستند. لذا این نوشتار بر آن‌ها متمرکز است.

احساس ناامنی

احساس عدم امنیت به شرایطی گفته می‌شود که فرد نسبت به آینده خویش چشم‌انداز روشن و مشخصی ندارد و هر لحظه ممکن است مسائلی رخ دهد که همه چیز را از دست بدهد. در این زمینه مطالعات ماروین زونیس در میان نخبگان سیاسی دوره محمد رضا شاه نشان می‌دهد که آن دسته از نخبگان سیاسی که بیش‌تر در فرایند سیاسی حل شده‌اند، بر حسب سن و سال، قدرت سیاسی، میزان مشارکت، تعداد فعالیت‌ها و منزلت اجتماعی بیش‌تر و احساس ناامنی می‌کنند. این رابطه را زونیس چنین نمایش داده است: (Zonis, 1978, 237)

جدول شماره ۱. میزان احساس عدم امنیت در فعالیت سیاسی (به درصد)

سطح فعالیت		احساس عدم امنیت
بالا	پایین	
۴۰/۵	۵۶/۸	بالا
۵۹/۵	۴۳/۲	پایین
۱۰۰	۱۰۰ (کل)	
(۷۹)	(۸۸) (تعداد)	

نخست وزیر هویدا چند سال پس از تصدی مقام نخست وزیری - تقریباً از دوره صدارت خود - به گردآوری اسناد و مدارکی پرداخت که به گمانش نوعی بیمه علیه دسایس مخالفانش بود، و در صورت ضرورت و در شرایط خطیر می‌توانست نجاتش دهد. وی اسناد مربوط به فساد مقامات بالای مملکتی و نیز نسخه‌ای از فرامین خلاف قانون اساسی را در پرونده‌ای نگه می‌داشت. مهم‌ترین انگیزه او از گردآوری این پرونده، چیزی جز حفظ منافع و موقعیت شخصی خودش نبود. (میلانی، ۱۳۸۲، ۲۷۲-۲۷۴) با بالا رفتن سال‌های خدمت و سن نخبگانی چون هویدا، احساس عدم امنیت نیز در آن‌ها بالا می‌رفت. در واقع، قدرت احساس عدم امنیت به وجود می‌آورد، زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده بلکه تابع امیال قدرتمندان است. احساس ناامنی در میان نخبگان سیاسی، از اضطراب ناشی از فقدان عدالت سیاسی برمی‌خاست. بیش از ۷۰ درصد از نخبگان سیاسی ایران در دوره محمد رضا شاه معتقد بودند که بی‌عدالتی بسیار زیادی در اجرای اصول و مقررات در نظام سیاسی وجود دارد. (Dal seung Yu,)

113-115, 2002) علم، وزیر دربار، در خاطرات محرمانه خود درباره تغییر رای آنی محمدرضا شاه چنین می نویسد: « این حادثه مرا وادار ساخت که درباره ماهیت حکومت مطلقه، تلون و بی عدالتی آن به فکر فرو بروم. شاه هر قدر خوش نیت باشد، هر لحظه ممکن است عقیده اش با یک قضاوت غلط تغییر کند.» (علم، ۱۳۷۱، ۹۹) در چنین شرایطی نخبگان سیاسی برای کسب ایمنی محفلی بنام «دوره» تشکیل می دادند. اکثر نخبگان ایرانی عضو چندین دوره و لژ بودند و بدین وسیله می کوشیدند تا محیط امنیتی بیش تری برای خود فراهم کنند. اسناد متعدد موبد وابستگی و حضور هیدا در جلسات لژ مولوی، لژ تهران، لژ لایت، لژ بزرگ ایران، لژ کوروش و لژ فروغی است. (فردوست، ۱۳۶۹، ۳۹۲) از نظر توسعه سیاسی، طبعاً سیاست غیررسمی و شخصی مبتنی بر باندبازی، نمی تواند جای نهادهای توسعه یافته سیاسی باثبات و مبتنی بر ارزش های ثابت را بگیرد. بدین ترتیب، شبکه ای از روابط شخصی به جای مشارکت و رقابت نهادمند مستقر گردید. احساس عدم امنیت موجب می شد تا نخبگان سیاسی همیشه جانب احتیاط در پیش گیرند. ترس از جدیت در کار بدین دلیل بود که می ترسیدند احیاناً کار آن ها مورد موافقت شاه قرار نگرفته و مورد مواخذه قرار گیرند و عزل شوند. به همین دلیل «...مقامات سطح بالا هرگز به آثار ناشی از گفتار و کردار خود بر مردم توجهی نداشتند و در هر قدمی که برمی داشتند صرفاً این مسأله را در نظر می گرفتند که شاه نسبت به اقدام آنان چه عکس العملی از خود نشان خواهد داد.» (هویدا، ۱۳۷۰، ۲۲) در چنین شرایطی، نخبگان سیاسی برای به دست آوردن سمت ها یا ابقاء در مناصبشان، می بایست افکار، تمایلات و سیاست های شخص شاه را محور قرار می دادند. از آن جا که در چنین فضایی نخبگان باشخصیت و دارای استقلال رأی نمی توانند باقی بمانند، شرایط برای ظهور نخبگان چاکرمنش و نوکر مآب فراهم می شد. بدین صورت، سیل گفتارها و رفتارهای متملقانه به سمت محمدرضا شاه سرازیر می شد، و پیامد این امور به صورت بیماری در نظام سیاسی خود را نشان می داد.

بی اعتمادی و بدبینی سیاسی

منظور از اعتماد سیاسی، حالت ذهنی است که بر مبنای آن فرد در حیات مدنی خویش، تعاون، مدارا و همکاری با دیگران را احساس می کند. احساس عدم امنیت و بی اعتمادی دو عاملی هستند که می توانند موجب بدبینی سیاسی گردند.

بدبینی ممکن است در جهت‌گیری نخبگان سیاسی نسبت به رقبای سیاسی خود و یا نسبت به نظام سیاسی و ارکان آن ایجاد شود؛ و یا این احساس می‌تواند در راستای نگرش به مردم ایجاد شده و رشد نماید. بی‌اعتمادی و بدبینی از ویژگی‌های عمده فرهنگ سیاسی تبعی است که در نتیجه ساخت سیاسی تشدید می‌شود. ماروین زونیس تأثیرات ساخت قدرت بر گسترش برخی از شاخص‌های فرهنگ سیاسی تبعی را مورد بررسی قرار داده است. وی در مطالعات خود نتیجه می‌گیرد که به طور کلی بدبینی و بی‌اعتمادی، با احساس بی‌قدرتی و ناتوانی سیاسی همراه است و به‌ویژه قدرت و نحوه عملکرد نظام سیاسی، تعیین‌کننده نگرش بدبینانه نسبت به زندگی سیاسی به طور کلی است. در واقع، هر چه افراد در زندگی سیاسی بیش‌تر مشارکت می‌کنند، بیش‌تر نگرش‌های بدبینانه پیدا می‌کنند. زونیس این رابطه را به صورت زیر نشان می‌دهد: (zonis, 280)

جدول شماره ۲. رابطه میزان بی‌اعتمادی و فعالیت سیاسی (به درصد)

فعالیت سیاسی		بی‌اعتمادی
بالا	پایین	
۵۸/۲	۴۳/۲	بالا
۴۱/۸	۵۶/۸	پایین
۱۰۰	۱۰۰ (کل)	
(۹۹)	(تعداد) (۸۸)	

افزایش اقتدار شاه و تداوم ساخت قدرت توسط نخبگان سیاسی حاکم، تأثیر خود را بر بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی در مردم و احساس ناتوانی در نخبگان سیاسی گذاشت و در نهایت به مانعی در برابر توسعه سیاسی و مشارکت ارادی مردم تبدیل شد. از سوی دیگر، چون بدبینی سیاسی با احساس بی‌کفایتی و ناتوانی در تأثیرگذاری بر تصمیمات سیاسی ارتباط داشت، درجه پایین از احساس توانایی سیاسی با درجه بالایی از بدبینی همراه بود. هر چه سال‌های خدمت نخبگان سیاسی بالاتر می‌رفت، به جای آنکه سطح اقتدار و اعتماد آن‌ها بالا رود، بی‌اعتمادی و بدبینی آن‌ها بالاتر می‌رفت. (Ibid, 281)

جدول شماره ۳. تاثیر سال‌های خدمت نخبگان سیاسی بر میزان بی‌اعتمادی (به درصد)^(۲۰)

سال‌های خدمت		بی‌اعتمادی
۳-۱۰	۱-۲	
۵۱/۴	۳۸/۶	زیاد
۲۲/۹	۲۷/۱	متوسط
۲۵/۷	۴۳/۳	کم
۱۰۰	۱۰۰ (کل)	
(۳۵)	(تعداد) (۷۰)	

بی‌اعتمادی و بدبینی نخبگان سیاسی به یکدیگر، عدم تحمل نظرات مخالف و تلقی مخالفین به منزله دشمن، مانع همگرایی، کار جمعی و اجماع نظر نخبگان گردیده و روند توسعه را با موانع جدی روبرو کرده بود. برای نمونه، می‌توان به بدبینی و بی‌اعتمادی میان نخست وزیر هویدا و وزیر امور خارجه زاهدی اشاره کرد. زاهدی می‌گوید وقتی درباره مسأله بحرین در مجلس سخنرانی می‌کردم، چون «من خیلی راحت عرق می‌کنم و آن‌ها به رغم تقاضای من، میزان حرارت سالن مجلس را بالا برده بودند، ناچار وقتی صحبت می‌کردم، صورتم پر از عرق بود. چند دقیقه بعد از سخنرانی ام، اعلیحضرت زنگ زدند، فرمودند «به ما گفته‌اند وقت سخنرانی گریه کردی». جواب دادم که گزارش دروغی بیش نبوده. اشکی هم در کار نبوده. فقط عرق کرده بودم.» زاهدی بر این باور بود که هویدا در کار بالا بردن حرارت سالن دست داشت. (میلانی، پیشین، ۳۲۳) وجود بی‌اعتمادی و بدبینی گسترده، از موانع جدی بر سر راه ایجاد انواع سازمان‌ها و گروه‌های عمومی و مستقل بود که برای توسعه سیاسی و مشارکت ارادی ضرورت داشت.

نخبگان سیاسی علاوه بر بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر و نظام سیاسی نسبت به عامه مردم نیز بدبین و بی‌اعتماد بودند. در این میان، نخست وزیر هویدا علاوه بر بدبینی و بی‌اعتمادی نسبت به حکومت و رقبای سیاسی خود، نسبت به عامه مردم نیز بدبین و بی‌اعتماد بود. وی در این مورد عقیده داشت که «شاهنشاه در این که آزادی مختصری به مردم داده شود، واقعاً هیچ گاه ضابطه و رویه‌ای وجود نداشت که بتوان بر اساس آن حرکتی‌های ناشی از اعطای آزادی را تحت کنترل درآورد و یا

عواقب آن را قابل تحمل کرد.» (راجی، ۱۳۷۰، ۸۵) فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم و بالاخص نخست وزیر هویدا در دوران نخست وزیری، این تصو را برای آن‌ها به وجود آورد که مشارکت دادن مردم در سرنوشت سیاسی خویش اقدامی بیهوده و هرج و مرج طلبانه است.

سوء استفاده از قدرت و فساد

پس از دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ما هم شاهد انحصارات و مالکیت‌های دولتی هستیم و هم شاهد شبه انحصارات و مالکیت‌های فردی مقامات دولتی، به خصوص شاه و درباریان. سوء استفاده و دست‌اندازی نخبگان حاکم بر قسمت‌های عظیمی از عرصه اقتصادی کشور که با استفاده از کلیه اهرم‌های دولتی در جهت افزایش منافع فردی و تضعیف رقبای اقتصادی - تجار و صاحبان صنایع - صورت می‌گرفت، امری عادی شده بود. (اکبری، ۱۳۵۸، ۱۷) خداداد فرمانفرمائی، رئیس بانک مرکزی و رئیس سازمان برنامه، توضیح می‌دهد که درآمدهای سرشار نفتی در دهه ۱۳۵۰ فساد رسمی را به سطوحی بی‌سابقه رساند. در سال‌های پس از افزایش قیمت نفت، فساد به سطح میلیاردها دلار رسیده بود. هزینه واقعی برخی پروژه‌های دولتی به علت فساد، تا بیست یا سی برابر برآورد اولیه افزایش می‌یافت. نخست وزیر هویدا نیز با منافع کلانی که در پس این پروژه‌ها داشت، به این وضع تن می‌داد. (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۵، ۲۴۹)

گزارش‌های پرشمار از تخلف‌ها و فسادهای مالی و اخلاقی مدیران عالی‌رتبه، سبب شد تا محمد رضا شاه دستور تشکیل «کمیته بررسی انتصابات مشاغل حساس غیر نظامی» را به سرپرستی نخست وزیر هویدا در سال ۱۳۵۴ صادر کند. نتیجه فعالیت چند ماهه کمیته نشان داد که فقط حدود ۱۷ درصد مدیران، صلاحیت لازم را داشته‌اند. حدود ۲۳ درصد دارای صلاحیت نسبی بوده‌اند، اما ۶۰ درصد مدیران فاقد صلاحیت یا بر سرکار بوده‌اند یا نامزد گرفتن مقام. (بهبودی، ۱۳۸۳، ۲۱۹-۲۲۰) مینو صمیمی پس از اینکه در تشکیلات دربار محمدرضا شاه به کار مشغول می‌شود، می‌گوید: «علناً دیدم که هیچ یک از وزراء و رجال کشور از بابت افشای عدم کارایی و فساد موجود در سازمان تحت سرپرستی خود، اصلاً ترسی به دل راه نمی‌دهند، و تنها از این بابت مطیع دستوران شاه هستند که می‌ترسند مبادا شاه آن‌ها را از مقامشان معلق کند تا به جایشان فرد مطیع‌تری بنشانند.» (صمیمی، ۱۳۷۰، ۱۷) هانتینگتون در مورد گسترش فساد معتقد

است در دولت‌هایی که احزاب سیاسی کارآمدی ندارند و در جوامعی که مصالح فرد، خانواده، جرگه یا کلان‌چیرگی دارند، فساد از هر جای دیگر رواج بیش‌تری دارد. در یک جامعه سیاسی دستخوش نوسازی نیز هر چه احزاب سیاسی ضعیف‌تر و ناپذیرفته باشند، احتمال فساد بیش‌تر است. وی سپس اضافه می‌کند که در کشورهایی چون ایران شاهنشاهی که احزاب در بهترین حالت جنبه‌ای نیمه قانونی داشته‌اند، فساد به علت مصالح فردی و خانوداگی رواج داشته است. (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۱۷)

بی‌شک فساد یکی از نشانه‌های فقدان نهادمندی کارآمد سیاسی به شمار می‌آید. در چنین شرایطی، نخبگان نقش‌های نهادی شان را تابع درخواست‌های غیرنهادی می‌سازند. از آن جا که فساد در جهت تضعیف یا دوام ضعف دیوان‌سالاری دولتی عمل می‌نمایند، با رشد سیاسی ناسازگار است. به همین ترتیب، این امر از ایجاد شرایط مناسب برای رشد نهادهای سیاسی کارآمد، به نوبه خود موجب می‌گردد که حکومت در مقابل هیچ گروه و سازمانی پاسخگو نباشد. این امر زمینه را برای رشد و گسترش اقتدارگرایی فراهم می‌کند.

چاپلوسی و تملق

در تاریخ سیاسی ایران معاصر، میان مدت زمان صدارت یک فرد و تملق و چاپلوسی وی ارتباط مستقیمی وجود دارد. افراد صاحب‌شان، فکر و عقیده مدت زمان کوتاهی مدیریت و وزارت کرده، و خیلی سریع حذف شده‌اند. رواج فرهنگ سیاسی تملق، چاپلوسی، دروغ و چندشخصیتی در میان نخبگان سیاسی حاکم، منجر به بدبینی، اغراق، ضدیت با نهاد دولت و بی‌اعتمادی گسترده بود. (سریع‌القلم، ۱۳۸۶، ۴۹) نفس تملق و نفاق، خود زمینه‌ساز بروز رفتار استبدادی در رهبران است، و پیامدهای مخرب آن به وضوح در سطح نظام سیاسی خود را نشان می‌دهد.

درگذشت دولتمردان واقع‌بین و باشخصیت و صاحب استقلال رأی، و یا کنار گذاشتن آن‌ها سبب روی کار آمدن نخبگان سیاسی «بله قربان گویی» شده بود که «در گفتن آنچه پادشاه خواهان شنیدنش بود، با هم رقابت می‌کردند. به این ترتیب شاه به تدریج به سوی ورطه انقلاب روان شد، در حالی که مشاوران دربار ندانسته یاری اش می‌کردند که تاج پادشاهی را هر چه بیش‌تر تا روی چشمانش پایین کشد». (آبراهامیان،

۱۳۸۱، ۶۲) هویدا از اولین روز تصدی نخست وزیری، روش اطاعت محض را در پیش گرفت. او در اظهاراتش از شاه به‌منزله «پدر تاجدار»، «ناجی ملت»، «مبتکر انقلاب سفید» و «ارباب»، و از خود همیشه به‌منزله «چاکر» یاد می‌کرد. هویدا ضعف شاه را در تملق کاملاً دریافته بود. لذا در جواب خبرنگاری که از شاه به‌منزله شخص اول مملکت نام برد، گفت: «مگر ما شخص دومی هم در این مملکت داریم که شما از شاهنشاه به‌منزله شخص اول نام می‌برید؟ همه ما مطیع و فرمانبردار اعلیحضرت هستیم و شخص دومی در این مملکت وجود ندارد»؛ (پارسونز، ۱۳۶۳، ۱۰۱) یا در جایی دیگر می‌گوید: «ما با استفاده از رهنمودهای شاهنشاه آریامهر، بزودی از کشورهای اروپای غربی جلو خواهیم زد...» (دلدم، ۱۳۷۲، ۱۷۱) چنین گفتارها و رفتارهای متملقانه‌ای بر این توهم شاه دامن می‌زد که او تنها شخصی است که سجایای رهبری دارد، و هوشمند، لایق و عقل‌کل است. هویدا به‌منزله نخست وزیر هرگز در صدد مخالفت یا دست کم راهنمایی کردن شاه بر نمی‌آید. هر نظری که شاه ابراز می‌نمود، از نظر او عالی و قابل تحسین بود. رفتار چاپلوسانه هویدا در مقام نخست‌وزیری، شاه را به سمت سقوط سوق می‌داد. بروز چنین رفتارهایی طوری امر را بر شاه مشتبه ساخت که باور کرده بود خردمندترین رهبر سیاسی نیمه دوم قرن ۲۰ است. تملق و چاپلوسی نخبگانی چون نخست وزیر هویدا سبب شد تا شاه به وسوسه کیش شخصیت افتاد و خود را عقل‌کل می‌دانست. زمانی که یک فرد عقل‌کل محسوب می‌شود و تمامی مسائل به یک فرد منتهی گردد، عقل جمعی و تصمیم‌گیری جمعی وجود نداشته، مواد خام و استدلال نیز تعطیل می‌گردد. از آن‌جا که عقل جمعی در کار نبود، تلقیات شاه نهایی بود. به علت نشستن یک فرد در رأس هرم عقل مرکزی، اقدامات حکومت در عرصه‌های مختلف قابل پیش‌بینی نبود. تحریک عقده خودبزرگ‌بینی شاه موجب بروز رفتارهای استبدادی از سوی شاه و رویگردانی از سازوکارهای مشارکت سیاسی قانونی بود. عدم وجود کانال‌های مشروع مشارکتی در جامعه‌ای که «در سطح اجتماعی - اقتصادی نوسازی» (آبراهامیان، پیشین، ۳۹۰) شده بود، می‌توانست منجر به بحران مشارکت شود.

سازمانها و ابزارهای مشارکت سیاسی قانونی

مشارکت سیاسی به اعمال و اقداماتی اطلاق می‌شود که هدف آن‌ها حمایت از حکومت، دستگاه‌های تصمیم‌گیری یا طرح و بیان تقاضاها و خواسته‌ها از سیستم است.

بحران مشارکت سیاسی نتیجه تعارضی است که طی آن، گروه نخبگان حاکم تقاضاها یا رفتار افراد و گروه‌هایی که خواهان مشارکت در سیستم سیاسی هستند را غیرمشروع و غیرقانونی تلقی کنند. مشارکت سیاسی خود بر دو نوع است:

الف) مشارکت مسالمت آمیز، که از روش‌های مشروع و قانونی در چارچوب نظام سیاسی برای انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی و انتخاب رهبران در هر سطحی استفاده می‌شود.

ب) مشارکت غیرمسالمت‌آمیز یا خشونت بار، در جوامعی که راه‌ها و کانال‌هایی برای بیان مشارکت و بیان نارضایتی وجود نداشته باشد، مشارکت در امر سیاست شکل خشونت‌آمیز به خود می‌گیرد.

بررسی اجمالی سازمان‌ها و ابزارهای مشارکت سیاسی در دوران نخست‌وزیری هویدا، نشان می‌دهد که از استقلال و کارآیی لازم برای گسترش مشارکت سیاسی و تبدیل خواسته‌های مردم به تصمیمات و سیاست برخوردار نبوده‌اند. در این قسمت به بررسی میزان استقلال و کارآیی احزاب، اتحادیه‌های کارگری، اصناف و رسانه‌های گروهی در مقطع مورد بررسی می‌پردازیم.

احزاب: بررسی وضعیت احزاب سیاسی در برهه تاریخی مورد نظر نشان می‌دهد که احزاب عمدتاً توسط دولت تاسیس و تقویت شده‌اند. در این دوران تقریباً هیچ حزب مستقل به منزله گروه رقیب در سطح جامعه به وجود نیامد. احزاب «ملیون»، «مردم»، «پان ایرانیست»، «ایران نوین» و «رستاخیز» همگی دولتی بودند و توسط نخبگانی تأسیس شدند که در درون ساختار قدرت دارای مناسب بالایی بودند. آن‌ها عمدتاً در جهت تشکل منافع خود فعالیت می‌نمودند.

برای نمونه، در مرامنامه حزب ایران نوین که هویدا دبیر کلی آن را بر عهده داشت، هدف حزب چنین بیان می‌شود: «حزب ایران نوین با توجه به تأیید قریب به اتفاق ملت ایران در روز تاریخی ششم بهمن ماه ۱۳۴۱، هدف‌ها و اصول انقلابی شاهنشاه بزرگ خود را اصول و هدف‌های اساسی خود دانسته و افراد آن از بذل هر گونه فداکاری و جانبازی در اجرای برنامه‌های مترقی و به وجود آوردن تشکیلات صحیح و مدیریت قاطع مملکتی که بتواند جوابگوی چنین نیازمندی‌هایی باشد دریغ نخواهد کرد...» (ازغندی، ۱۳۸۴، ۲۷۵) در سال ۱۳۵۴ نخست وزیر هویدا در جواب این سوال که چه نیازی به حزب رستاخیز بود، می‌گوید: «شاهنشاه در یازده اسفند ۱۳۵۳ در کاخ نیاوران روشن فرمودند و موقعیت

حزب در حال حاضر نشانه این است که تا چه اندازه حزب ضروری بوده است.» (روزنامه رستاخیز، ۱۳۵۴) در واقع، نخبگانی چون هویدا که در رأس حزب بودند، به اصول تحزب اعتقادی نداشتند و وجود حزب را تفننی و مصنوعی و موقت می‌دانستند. انگیزه اصلی اکثر مقامات عالی‌رتبه احزاب دولتی، سودجویی و فرصت‌طلبی بوده است.

اتحادیه‌های کارگری: اتحادیه‌های کارگری به‌منزله یکی از عوامل ثانویه جامعه‌پذیری سیاسی، می‌توانند به گسترش آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و در نهایت افزایش مشارکت سیاسی مردم کمک قابل توجهی کنند. طی دوران نخست‌وزیری هویدا، اتحادیه‌های کارگری همواره تحت نفوذ حکومت قرار داشته‌اند، و هم‌چنین، به‌منزله ابزاری برای حفظ نظم محیط کار و بسیج کارگران، آن‌ها هم تحت کنترل نیروهای امنیتی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. اصلی‌ترین وظیفه آنان شرکت دادن کارگران در اجتماعات سیاسی موافق حکومت بود. اتحادیه‌های کارگری همانند سایر نهادهای مشارکت و کانال‌های تبیین خواسته‌ها از کارآیی لازم برای انعکاس خواسته‌های کارگران و تبدیل آنان به تصمیمات و سیاست برخوردار نبوده است، این امر سبب شد تا روز به روز بر نارضایتی در میان کارگران افزوده شود و آن‌ها را مترصد فرصتی کند تا وارد عمل شوند و البته در سال ۱۳۵۷ این فرصت برای آن‌ها فراهم شد.

اصناف: اصناف یکی از گروه‌های اجتماعی-سیاسی هستند که در شکل ایده‌آل خود به صورت مستقل فعالیت نموده و در صدد نفوذ در نظام سیاسی و کنترل قدرت دولتی و رقابت با سایر گروه‌ها هستند. مروری اجمالی بر روند فعالیت اصناف در ایران نشان می‌دهد که اگر چه گاهی فعالیت‌هایی داشته‌اند، مثلاً بازار را تعطیل می‌کردند یا با اعتصابات در مقابل دولت می‌ایستادند، ولی هیچ‌گاه از مرحله تشکیلات ابتدایی فراتر نرفتند. این تشکیلات هرگز استقلال و خودمختاری کافی را برای اطلاق عنوان «صنف» به آنان دارا نبودند. عمده‌ترین کارکرد آنان در برهه تاریخی مورد بررسی، مبارزه با گران‌فروشی بود که از طریق هیأت‌های نظارتی دولت هدایت می‌شد. هم‌چنین، از این گروه برای انجام انتخابات فرمایشی بهره‌برداری می‌شد. بنابراین، هیچ‌گاه اصناف مستقل و خودمختار از قدرت دولتی تشکیل نشدند که بتوانند زمینه‌های مشارکت سیاسی را فراهم کرده یا تقویت بخشند. اصولاً نخبگان سیاسی ایران خواهان شکل‌گیری و گسترش فعالیت اصناف مستقل نبودند، چرا که ایستارهای فرهنگی آنان در راستای بسط نهادها و گروه‌های سیاسی نبوده است.

رسانه‌های گروهی: رسانه‌های گروهی (راديو، تلویزیون و مطبوعات) در ایران در مقطع مورد بررسی به علت دولتی بودن یا نظارت و کنترل شدید دولت بر آن‌ها، هرگز نتوانستند به صورت یک وسیله ارتباطی مستقل که از الزامات اولیه یک جامعه ارتباطی و توسعه‌گرا است در آیند. به همین دلیل، کارکرد اصلی رسانه‌های یعنی جلب مشارکت مردمی و توسعه فرایند انتقال آزاد اطلاعات در مورد رسانه‌های گروهی دوران نخست وزیری هویدا صدق نمی‌کند. هویدا به صراحت در مورد سانسور چنین می‌گوید: «ما کتاب را سانسور می‌کنیم و احتیاجی به پرده‌پوشی نداریم. مصالح مملکت و نظام شاهنشاهی ایران برای ما فوق همه چیزها است.» (گروهی از نویسندگان، ۱۳۶۵، ۴۳) «داریوش همایون» طرز فکر هویدا را درباره اصحاب رسانه چنین بیان می‌کند: «سیاست هویدا متفاوت بود... می‌خواست همه را بخرد. معتقد بود همه خریدنی‌اند. مهم فقط این است که قیمت مناسب هر کس را پیدا کنیم.» (میلانی، پیشین، ۲۹۴) جهت‌گیری عمده رسانه‌ها در راستای نگرش‌های شخص محمد رضا شاه و نخبگان سیاسی حاکم بوده است. بنابراین، آنان از ماهیت وجودی و از کارویژه اصلی خود فاصله گرفتند و صرفاً به وسیله تبلیغاتی رژیم تبدیل شده بودند. دشمنی نخبگان با رسانه‌های ارتباطی مستقل و برداشت ضدنهادی ایشان از مسایل سیاسی موجب شده تا رسانه‌های ارتباطی به‌منزله گروهی مستقل و مشارکت‌زا نتوانند فعالیتی مثمر ثمر و توسعه‌یافته از خود نشان دهند.

۳. نقش خلیات نخست‌وزیر هویدا در سقوط محمدرضا شاه

فرایند نهادینگی اجتماعی و نوسازی سیاسی جوامع، بدون تردید تحت تاثیر عوامل مختلف محیطی و اجتماعی قرار دارد. از میان این عوامل نقش بالاترین مقام سیاسی کشور و مامورین عالی‌رتبه حکومتی و آراء و افکار آنان در اجرای برنامه‌ای اجتماعی و سیاسی و چگونگی تحقق خواست‌های مردم بسیار تعیین‌کننده است. اصولاً در کشورهای در حال توسعه، قدرت نهادینه نشده و شخصی است. در این شرایط افراد باید در تلاش برای کسب قدرت، آن را نیز به فعل درآورند. بدین منظور برقراری شبکه‌هایی از روابط شخصی ضروری است. این امر هم شخص شاه را در بر می‌گیرد و هم مامورین عالی‌رتبه حکومتی را که در رأس آن‌ها شخص نخست‌وزیر قرار دارد. (زنجانی اخوان، ۱۳۵)

در بیست سال اول سلطنت محمدرضا شاه، نظامی به وجود آمده بود که دو بازیگر اصلی آن شاه و نخبگان سیاسی بودند. از یک طرف تصمیمات شاه به منزله یک بازیگر سیاسی مقتدر به طور مستقیم نخبه سیاسی را تحت تاثیر خواست‌ها و منافع خویش قرار می‌دهد و از طرف دیگر رفتار نخبه سیاسی تاثیر مهمی بر تصمیمات شاه دارد. نظام سیاسی دارای بازخوردی است که به موجب آن شاه و نخبه سیاسی هر یک که تصمیم عمده‌ای اتخاذ کند، در تعامل با یکدیگر و توأم سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه را شکل می‌دهند. (ازغندی، ۱۳۸۸، ۱۶۸)

در واقع، تا پیش از طرح و اجرای اصلاحات ارضی، نوعی استقلال عمل را در افرادی که اطراف شاه جمع شده بودند و جزء نزدیکترین مشاوران او و کارگزاران اصلی حکومتی محسوب می‌شدند، می‌توان مشاهده کرد. در حالیکه از ۱۳۴۴ به بعد، یعنی از زمان روی کار آمدن امیر عباس هویدا که نظام سیاسی و ساختار قدرت به طرف اقتدارگرایی بیش‌تر متمایل گردید، دیگر نشانه‌هایی از استقلال عمل بازیگران عالی‌رتبه حکومتی که نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت سیاسی ایران داشتند، دیده نمی‌شود. به نحوی که به نوشته ویلیام شوکراس «دیگر هیچکس که دارای افکار مستقل باشد اطراف شاه دیده نمی‌شود. عده‌ای درباری و چاپلوس او را دور کرده بودند.» (شوکراس، ۱۳۶۹، ۱۲۵) و مینو صمیمی در کتاب *خاطرات خود می‌نویسد*: «مشاغل کلیدی در اختیار کسانی قرار می‌گرفت که ضمن ملزم داشتن خود در اطاعت از شاه به منزله حاکم خدایگان مطلق همواره آماده کرنش و تعظیم در مقابل او و اجرای فرامینش بودند.» (صمیمی، پیشین، ۲۴)

البته هویدا جدا از فرمانبرداری از شخص شاه، در اجرای وظیفه خود، یعنی هماهنگ ساختن نحوه اجرای موثر تصمیمات شاه توسط دولت بسیار جدی و موفق بود. او به چندین زبان خارجی، بالاخص فرانسوی کاملاً مسلط بود و جدیدترین منابع و نوشته‌هایی را که برادرش فریدون از پاریس برای او می‌فرستاد، مطالعه می‌کرد. او به منزله یک تکنوکرات بسیار باهوش بود و نسبت به اطرافیان و زیردستان خود مهربان بود، و چنانچه شرایط ایجاب می‌کرد برخوردی سرسختانه داشت. (اختریان، ۱۳۷۵، ۶۱-۶۳) پرویز راجی آخرین سفیر شاه در انگلستان که با هویدا هم‌دوره اشرف پهلوی بود، در خاطرات خود می‌نویسد: «هویدا به همان اندازه که باهوش بود زیرک هم بود و با اینکه گاهی به خشونت استدلال می‌کرد می‌کوشید به همکاریانش مهربان باشد.» (راجی، پیشین، ۶۲۵)

هویدا در کنار برخورداری سازمان‌یافته حزبی و با زیرکی تمام، بسیاری از شخصیت‌های عمدتاً آمریکا تحصیل کرده و وفادار و صدیق را گرد خود جمع کرده بود. این افراد در طی سال‌های صدارت هویدا پست‌های حساس و کلیدی کشور را بعهدہ داشتند. (مسعود انصاری، ۱۳۷۱، ۷۳)

البته هویدا برای ماندن در قدرت لازم بود از حمایت دربار و درباریان صاحب نفوذ برخوردار شود و چه کسی بهتر از اشرف پهلوی که به نوشته جیمز بیل و آنتونی پارسونز قدرتمندترین زن دربار و دستگاه حکومتی به شمار می‌رفت و مانند اختاپوس دریایی بر گردن برادر دوقلوی خود آویزان بود. (بیل، ۱۳۷۱، ۶۷، ۴۹۱) اشرف یکی از کسانی بود که راه رسیدن هویدا به قدرت را هموار کرده بود و هنگامی که هویدا به صدارت رسیده پیوندهای نزدیک خود با او را هم چنان حفظ کرد. اشرف پهلوی نیز متقابلاً از طریق هویدا قادر بود طرفداران خود را به مناصب بالای حکومتی برساند و اهداف سیاسی و منافع مادی خویش را جامه عمل پوشاند. (زونین، ۱۳۷۰، ۲۳۶)

هویدا به‌منزله یک دیپلمات کارآمد، علاوه بر برخورداری از حمایت‌های اشرف پهلوی در اداره کشور از برنامه‌ای و افکار اصلاح‌طلبانه توسعه‌یافتگی شخصیت‌های علمی مهمی که عضو حلقه فرح پهلوی بودند نیز شدیداً بهره می‌گرفت. در واقع، او به‌منزله کسی که با مطالعه نوشته‌های فرانسوی از روزآمدترین نظریات توسعه‌یافتگی اجتماعی مطلع است، از افکار و اندیشه‌های علمای علوم اجتماعی دانشگاهی و غیردانشگاه درباب مسایل سیاسی و تاریخی ایران شدیداً متأثر بود. در مورد نظریات شخصیت‌های علمی حلقه فرح، علیرضا آقا حسینی چنین می‌نویسد: «اگر شاه در استراتژی‌های ناکام انتقال‌گرایی سال‌های ۵۵-۱۳۵۳ غرب را به‌منزله یکی از مختصات گفتمان ناسیونالیستی خود به چالش گرفته بود، حلقه روشنفکری فرح پهلوی هم غرب و هم ایران باستان» را مورد نقد قرار می‌داد. به عنوان مثال شخصیت‌های دانشگاهی و دانشمندی هم چون حسین نصر، احسان نراقی، محمود راسخ، احمد علی مسعود انصاری و داریوش شایگان همگام با سایر روشنفکران این گروه نه تنها توسعه‌یافتگی اقتصادی به سبک غربی ایران را به باد استهزا می‌گرفتند و آن را نمودی از غریزدگی تلقی می‌کردند، بلکه توجه به ایران باستان را نیز مظهر اسطوره‌زدگی روح روشنفکری معاصر» می‌خواندند. (آقا حسینی، ۱۳۸۵، ۱۲۸-۱۲۹)

البته همانگونه که گفتیم علاقمندی شاه به ادارهٔ امرانهٔ کشور از یک طرف و رفتار چاکرمنشانه نخبگان نسبت به شخص شاه از طرف دیگر، موانع اساسی زیادی در توسعه‌یافتگی بومی و پویایی جامعه به وجود آورده بود. بالاخص به خاطر اینکه بازیگران اصلی حکومتی با رفتار متملقانهٔ خویش بیش از پیش بر توهّمات، تکبر و شخصیت‌پرستی و خودبزرگ‌بینی شاه دامن می‌زدند. مینو صمیمی ناظر بوده است که چگونه نخبگان و اطرافیان شاه با کلمات اغراق‌آمیز در تلاش برای چاکر نشان دادن خود با یکدیگر رقابت می‌کردند. او می‌نویسد: امیر عباس هویدا نخست وزیر همانند جعفر شریف امامی رئیس مجلس سنا و عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی از افرادی بود که «به جای توجه به خواست ملت، وظیفه‌ای برای خود جز اطاعت و بندگی نسبت به شاه نمی‌شناختند و از خود شخصیت و حیثیتی نداشتند.» (صمیمی، پیشین، ۱۹۳) «هویدا تمام دانش و ذوق خود را مصرف آن می‌کرد که عقدهٔ خودبزرگ‌بینی شاه ارضاء شود. دیگران هم جز اطاعت کاری نداشتند.» (بهبود، ۱۳۷۸، ۶۹۷)

بدون تردید یکی از دلایل عمدهٔ طولانی‌شدن صدارت هویدا، چاکرمنشی و مجری صادق اوامر شاه بودن است. در سال ۱۳۵۵ که سال هجری قمری به سال شاهنشاهی تغییر یافت، هویدا پذیرفتن تاریخ جدید را به نمایندگان مجلس تبریک گفت و به آن‌ها اطمینان داد که: «تصمیم شما در حقیقت بازتاب این واقعیت تاریخی است که طی این دوران طولانی، فقط یک ایران و یک نظام سلطنتی وجود داشته است و این دو چنان در هم بافته اند که یک مفهوم را نشان می‌دهند. (زونین، پیشین، ۱۵۱) و یا در گفتگو و مصاحبه‌های مختلف هویدا همیشه بر این امر تاکید می‌شود که نظام پادشاهی ایران تنها یک رهبر و فرمانده دارد. شاهنشاه هم حق سلطنت دارند و هم حق حکومت و دیگران مجری اوامر او هستند. برای مثال، هویدا در صحبت با آنتونی پارسونز که در دوران انقلاب سفیر انگلستان در تهران بود، می‌گوید: «این‌جا مثل شرکتی است که شخص شاهنشاه رئیس آن می‌باشند و من مجری اوامر ایشان محسوب می‌شوم.» (پارسونز، پیشین، ۵۷)

یکی از معضلات جامعهٔ ایران در سال‌های صدارت هویدا، وضعیت نابسامان اقتصادی و فساد اداری حاکم بر جامعه بود. در حالیکه هویدا به‌ویژه در مورد فساد اداری به‌منزلهٔ مسئول اصلی از جلوگیری فساد و حیف و میل اموال دولتی، کاملاً نسبت به این وضع بی‌تفاوت بود، (اختریان، پیشین، ۱۵۶-۱۵۷) اصولاً فساد اداری و اخلاقی

مامورین عالی‌رتبه حکومتی در راس آن‌ها نخست وزیر هویدا را باید در کنار تملق‌گویی و چاکرمنشی به خصوصیات آنان افزود. برای پی بردن به این واقعیت کافی است به اعتراف اسدالله علم توجه کنیم. وی می‌نویسد: «من به یک طبقه فاسد پول‌پرست تعلق دارم و ایران تحت سلطه و نفوذ این گروه شانس ناچیزی برای نجات خود دارد». (علم، پیشین، ۱۲۲)

گفتیم با روی کار آمدن نخست‌وزیر هویدا، ساخت قدرت به طرف اقتدارطلبی بیش‌تر متمایل شد و به دنبال آن قدرت در نزد محمد رضا شاه متمرکز گردید. به نظر می‌رسد مهم‌ترین علت این تمرکز قدرت و اقتدارطلبی شاه، به فرهنگ رفتاری و سیاسی تبعی و گفتارها و رفتارهای متملقانه نخست وزیر هویدا و دیگر نخبگان سیاسی حاکم در این دوره مربوط است. در واقع، مغایرت فرهنگ سیاسی نخبگانی چون نخست وزیر هویدا با بسط و گسترش سازوکارهای مشارکت قانونی و همزمان با آن افزایش اقتدارگرایی شاه، به تدریج به مسدود کردن کانال‌های مشروع مشارکت و سرکوب گروه اجتماعی مختلف منجر شد. در چنین شرایطی که نخبگان غیررسمی از طریق نهادهای مشارکت قانونی و به شکل مسالمت آمیز نمی‌توانستند در گروه نخبه حاکم نفوذ کنند، به روش‌های خشونت‌آمیز روی آوردند. تعارض و تقابل بین این دو گروه نخبه، در نهایت به عزل خشونت‌آمیز نخبگان رژیم پهلوی در بهمن ۱۳۵۷ انجامید، و نخبگان جدیدی جای آن‌ها را گرفتند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشش شد تا تاثیر فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، با تأکید بر نخست وزیری هویدا، بر سقوط نظام سیاسی محمد رضا شاه در بهمن ۱۳۵۷ مورد بررسی قرار گیرد. در بررسی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم احساس عدم امنیت، بی‌اعتمادی و بدبینی سیاسی، فساد و سوءاستفاده از قدرت و تملق را به منزله عمده‌ترین ویژگی‌ها قلمداد کرده ایم. این عناصر و ویژگی‌ها در تضاد با رشد و بسط نهادهای مشارکت و به طور کلی توسعه سیاسی قرار داشته‌اند. از عمده‌ترین خصوصیات توسعه سیاسی، وجود فرهنگ سالم سیاسی، مشارکتی و گسترش مشارکت سیاسی جامعه است؛ به نحوی که تمامی مردم خود را در نمادهای جامعه شریک بدانند. از این رو، مشروعیت نظام سیاسی تا حدود زیادی در گرو تامین منافع عمومی، تشویق و ترغیب فعالیت نهادهای

مشارکت قانونی و حمایت از اقشار و طبقات مختلف در جامعه است. اما مشارکت و بسیج سیاسی مردم مستلزم آن است که نخبگان سیاسی مروج و مبلغ ارزشها و باورهای ملت باشند. در حالی که نخبگان سیاسی ایران - در مقطع مورد بررسی این پژوهش - بی توجه به تمایلات و خواسته‌های مردم حرکت می‌کردند و تمام تلاش آن‌ها در جهت رقابت با یکدیگر برای بدست آوردن رضایت محمد رضا شاه بوده است، این امر موجب گسترش فضای تملق و چاپلوسی در میان نخبگان، و همزمان با آن موجب غرور و خودبزرگ‌بینی شاه و اقتدارگرایی و رویگردانی از سازوکارهای مشارکت بود. سازمان‌های مشارکت سیاسی قانونی همچون احزاب، اتحادیه‌های کارگری، اصناف، رسانه‌های گروهی از استقلال، کارآیی و عملکرد لازم برای تبیین تقاضاها و خواسته‌های مردم در تصمیمات و سیاست‌ها برخوردار نبوده‌اند. به هر حال، ضعف و ناکارآمدی نهادهای مشارکت سیاسی قانونی و مسدود شدن کانال‌های مشروع مشارکت، به تدریج در سطح نظام سیاسی اقتدارگرای محمد رضا شاه بحران مشارکت را به وجود آورد و زمینه‌ساز تشدید بحران مشروعیت شد. شاه و به تبع آن بازیگران اصلی - رسمی قدرت سیاسی، همچون نخست وزیر هویدا از توزیع قدرت سرباز زدند و با انحصار قدرت به حذف نخبگان غیررسمی پرداختند و تمایلات و خواسته‌های سیاسی مردم را سرکوب کردند. این امر تاثیر عمیقی بر طبقات و قشرهای مختلف جامعه گذاشت و زمینه‌ساز تحولی شد که در سال ۱۳۵۷ محمد رضا شاه و نخبگان سیاسی حاکم را به سمت سقوط سوق داد.

منابع

۱. اختریان، محمد (۱۳۷۵)، *نقش امیرعباس هویدا در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران، انتشارات علمی، صص. ۶۳-۶۱.
۲. اخوان زنجانی، داریوش، *به بهانه نقد و بررسی کتاب معمای هویدا*، چرا هوایدا استعفا نکرد، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۶۶-۱۶۵.
۳. ازغندی، علیرضا (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، چاپ سوم، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
۴. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۸)، *ناکارمندی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، چاپ چهارم، تهران، نشر قومس.
۵. اکبری، علی اکبر (۱۳۵۸)، *سرمایه داری دولتی و مسأله دولت*، تهران: سپهر.
۶. ایونز، مارک (۱۳۸۳)، «نخبه‌گرایی»، ترجمه محمود شهابی، فرهنگ اندیشه، سال سوم، شماره دهم.
۷. آبراهامیان، پروانه (۱۳۸۱)، *ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
۸. آقاحسینی، علیرضا (تابستان ۱۳۸۵)، *نقش حلقه روشنفکری فرح پهلوی در تحولات سیاسی - اجتماعی معاصر*، مجله دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه اصفهان، سال هجدهم، شماره دوم.
۹. بهبودی، مسعود (۱۳۷۸)، *کشته شدگان بر سر قدرت*، تهران، نشر علم.
۱۰. بهبودی، هدایت‌ا... (۱۳۸۳)، *نگاهی به نظام مدیریتی حکومت پهلوی*، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۲.
۱۱. بیل، جمیز (۱۳۷۱)، *شیرو عقاب*، ترجمه فروزنده برلیان، تهران، نشر فاخته.
۱۲. پارسونز، آنتونی (۱۳۳۳)، *غرور و سقوط*، ترجمه منوچهر راستین، تهران: هفته.
۱۳. چیلکوت، رونالدو (۱۳۷۸)، *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، مترجمان وحید بزرگی، علیرضا طیب، تهران: رسا.
۱۴. دلدل، اسکندر (۱۳۷۲)، *زندگی و خاطرات امیرعباس هویدا*، تهران، گلفام.
۱۵. راجی، پرویز (۱۳۷۰)، *خدمتگزار تخت طاووس*، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: اطلاعات.

۱۶. روزنامه رستاخیز ۱۳۵۴/۱۲/۱۲.
۱۷. روشه، گی (۱۳۸۳)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی.
۱۸. ریترز، جورج (۱۳۷۹)، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
۱۹. زونین، ماروین (۱۳۷۰)، *شکست شاهانه*، ترجمه عباس منجر، چاپ دوم، تهران، طرح نو.
۲۰. سردار آبادی، خلیل الله (۱۳۸۰)، «تاثیر تغییرات ساختاری و جهانی شدن بر فرهنگ سیاسی ایران» فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۱۰.
۲۱. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
۲۲. شوکراس، ویلیام (۱۳۶۹)، *آخرین سفر شاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز.
۲۳. صمیمی، مینو (۱۳۷۰)، *پشت پرده تخت طاووس*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: اطلاعات.
۲۴. عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۱)، *بنیادهای علم سیاست*، تهران: نشرنی.
۲۵. علم، امیر اسدا... (۱۳۷۱)، *گفتگوی من با شاه*، ترجمه گروه مترجمان، ج ۱، تهران: طرح نو.
۲۶. فردوست، حسین (۱۳۶۹)، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۲، تهران: اطلاعات.
۲۷. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰)، *سیاستهای مقایسه‌ای*، تهران: سمت.
۲۸. کورز، لیوئیس (۱۳۷۷)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
۲۹. گروهی از نویسندگان (۱۳۶۵)، *۲۵ سال سانسور در ایران*، تهران: بی‌نا.
۳۰. مسعود انصاری، احمدعلی (۱۳۷۱)، *من و خاندان پهلوی*، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، تهران، نشر، فاخته.
۳۱. میلانی، عباس (۱۳۸۲)، *معمای هویدا*، تهران: اختران.
۳۲. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: سمت.
۳۳. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم.

۳۴. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۵)، *تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی.

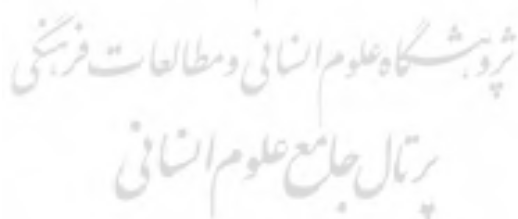
۳۵. هویدا، فریدون (۱۳۷۰)، *سقوط شاه*، ترجمه ح. ا. مهران، تهران: اطلاعات.

36. Dal seung Yu. (2002), "The role of political culture in Iranian political development", Hampshire: ashgate, pp. 113-115.

37. Gabriel Almond and Sidney Verba (1966), "civic culture", Princeton, new jersey: Princeton university press, P.17.

38. Lucian pye and Sidney Verba (1965), "political culture and political development", Princeton: Princeton university press, p. 513.

39. Marvin Zonis (1978), "The political elite of iran". Princeton, newjersey: Princeton university press, p. 237.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی